

## آسمان من

او بمن گفت این میهن دگر از آن من نیست

چون من رهایش کرده ام

چون مهاجر شدم و آواره

چون در آغوش پر مهرش جان ندادم

چون در دامنه های سبزش خاک نشدم

اشکم جاری میشود

واز نوک مژگانم خوشه خوشه

خون دلم میریزد

چه زود حکمش را صادر کرد بی آنکه

لحظه ای بیندیشد به مجبوریم

آه . . . .

وطن ، وطن ، وطن

ای به خاک و خون غلطیده ای من

ای کهربای کهن

که دد و دیوان را بخود کشیده ای

وطن ای وطن

که بجسم پاره پاره ات هزاران

دست آغشته به سیاهی

آغشته به مکروب خیانت

زخم هایت را می‌گشایند

و افعی وار

در جستجوی قلب مهربان تو اند

که ذره های جانانت را به توپره ای سرمایه میریزند

آه.....

وطن، وطن، وطن

نمیداند این نا اندیش که در خون تو من غلطیده ام

بمن میگوید من نا زخم

چو میهن بدست اجانب سپرده ام

میگویم :-

آه.... ای دوست، ای رفیق، ای یار

تو چی میدانی چه میکشم از درد دوریش

و چگونه قلب من با هر ذره ای خاکم بتاراج میرود

تو چی میدانی که من

شب ها تا صبح

بیادش ستاره ها چیده ام

تو چی میدانی ای دوست، ای رفیق، ای یار  
که بیست و هشت سال است سر زمین مادریم را ندیده ام  
که در فراق اش گریسته ام  
تو چی میدانی که فریاد خاموش او  
پرده های گوشم را خراش داده است  
که همیشه طفل یتیم اش  
مردو زن گرسنه و برهنه اش  
پیر مرد و پیر زن خمیده اش  
قریه های فرو ریخته اش  
کشتزاران پامال شده اش  
کابوس شب های تارم بوده است  
آری ای دوست، ای رفیق و همراه  
بیست و هشت سالست که دوریش را خون گریسته ام  
با بم های ساخته دست امپریالیست ها  
بمبارد شدم  
با طفلان بخاک غلطیدم  
با نو عروسان به خون غلطیدم  
با هزاران بیگناه پارچه پارچه شدم  
در حمله های انتحاری

در مین های زمینی

گاه بدست خود ، گاه بدست اجانب

پاره پاره گشتم

بخاک غلطیدم

غرق خون شدم

بی دست و پا شدم

مردم ، مردم ، مردم

آه ..... ای غارتگران

آه ..... ای بانیان ترور و جهل و تباهی

ای کرگسان پلید و مرده خوار

نفرین من بر شما و نفرت مردمم

شما دیوان سیری ناپذیر سر مایه

شما که از سر پنجه های کثیفتان

خون میچکد

نفرین و نفرت بر شما

بر این عطش سیری نا پذیرتان

که با این همه انبار سرمایه

هنوز هم زالو وار

بر جسم ستمکشانشان چسپیده اید

بر این انسانی که جز پوست استخوان نمانده چیزیش بجا  
و این زمین که از عطش شما خشک خواهد شد  
خواهد مرد .

آه . . . . .

ننگ و نفرت بر شما

و تو ای ارتجاع مرگت باد

که مادرت را میفروشی و فخر میکنی

ننگت باد

ای لاش خوار ننگت باد ، ننگت باد

و تو ای دوست ای رفیق و هم‌رزم

که بمن میگویی آسمانم آبیست چو تبعیدیم

نه عزیز من نه . . . . .

نه رفیق آسمان من سرخ است و آتشین که سرختر باد و آتشین تر

(سوما کاویانی)

5 /9/ 2011